

## مضمون «عشق» و منش قهرمانان در ویس و رامین

افسانه خاتون آبادی

افسانه پارتی - اشکانی «ویس و رامین» داستانی عاشقانه است که فخرالدین اسعد گرگانی در قرن پنجم آن را به رشته نظم کشیده است. اصل داستان - که پهنه وقوع حوادث آن از مرو تا همدان بوده است - مربوط به مدتها پیش از ظهور اسلام است و تا زمان شاعر به زبان پهلوی بوده است اما در اینکه فخرالدین گرگانی آن را به فارسی برگردانده یا شخص دیگر، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. هرچند که مضمون «عشق» به اشکال مختلف بر بخش عمده‌ای از ادبیات فارسی سایه افکنده، اما حال و هوای عشق و عاشقی در این منظومه با دیگر منظومه‌های عاشقانه فارسی متفاوت است. برای آگاهی از این تفاوتها به تحلیل مختصری از قهرمانان داستان و کیفیت مهرورزی آنان می‌پردازیم، اما پیش از آن ناگزیر از بیان خلاصه‌ای از داستان هستیم.

### خلاصه داستان

موبد، پادشاه ایران، در یک جشن بهاری، شهر - ملکه ماه آباد - را می‌بیند. شهر و موردپسند شاه واقع می‌شود. موبد از او خواستگاری می‌کند اما شهر و می‌گوید: «من زنی سالخورد و مادر گردان و دلاور نام و پیران را نشاید که جوانی کنند». اما در عین حال با موبد پیمان می‌بندد که اگر صاحب دختری شد، او را به ازدواج پادشاه درآورد. او پس از چند سال صاحب دختری صاحب جمال می‌شود و نام «ویس» بر او می‌نهد و به دایه‌ای

در شهری دیگر می‌سپارد. کودکی دیگر به نام «رامین» که برادر پادشاه است، نیز در نزد همین دایه پرورش می‌یابد. این دو طفولیت خود را به مدت ده سال با یکدیگر سپری می‌کنند. وقتی که ویس به سن بلوغ می‌رسد او را به ماه آباد نزد خانواده‌اش باز می‌گردانند. شهرو، بر پایه یک سنت کهن، بساط ازدواج ویس را با برادرش «ویرو» می‌گستراند اما ناگهان فرستاده موبد از خراسان می‌رسد و عهد و پیمان گذشته را به یاد شهرو می‌آورد. ویس به مادر اعتراض می‌کند و موبد را ناسزا می‌گوید. وقتی که این اخبار به مرو می‌رسند پادشاه خشمگین می‌شود و سپاهی به جنگ ویرو می‌فرستد. جنگی که بر سر تصاحب ویس درمی‌گیرد به کشته شدن «قارن»، پدر «ویرو» و پیروزی خود او می‌انجامد و سپاه موبد متواری می‌شود. اما ویرو ناگزیر است که بلافاصله به جنگی دیگر با لشکریانی از دیلم بپردازد. موبد با بهره‌جویی از غیبت ویرو، به گوراب، نشستگاه ویرو، می‌رود و با دادن رشوه به شهرو و نیز یادآوری پیمان‌های گذشته و ترساندن او از عواقب پیمان‌شکنی، وی را وامی‌دارد تا دروازه را بگشاید و ویس را تسلیم او کند. به این ترتیب موبد به جبر، ویس را با خود می‌برد. در راه مرو، باد، پرده عمارت ویس را کنار می‌زند و رامین - برادر پادشاه - وی را می‌بیند و دل به او می‌بازد.

ویس در تمام طول راه و نیز پس از رسیدن به پایتخت موبد، از این ازدواج تحمیلی، زار می‌گردد. رامین هم که گرفتار غم عشق شده است، دایم زاری می‌کند. تا آنکه روزی تصادفاً دایه را در باغ می‌بیند و پس از نرم کردن دل او، وی را از سر ضمیر آگاه می‌کند. دایه پس از گفت و شنود بسیار با ویس و چاره‌گری‌های فراوان، او را فریب می‌دهد و متقاعد می‌سازد که عشق رامین را بپذیرد. دو دل‌داده سوگندهای گران می‌خورند که به یکدیگر وفادار بمانند. آنان در غیاب موبد - که در سفر است - دو ماه را با یکدیگر به شادی می‌گذرانند. بعد از مدتی موبد از راز پنهانی دلدادگان آگاه می‌شود. ویرو را فرا می‌خواند تا خود، خواهر خویش را مجازات کند. ویس صریحاً به عشق گناه‌آلود خود اعتراف می‌کند و نصایح ویرو را نیز به چیزی نمی‌گیرد. از آن پس ویس و رامین به تناوب، دچار وصل‌ها و هجران‌های مکرر می‌شوند تا آنکه رامین، که از سرزنش خویش و بیگانه به تنگ آمده و سودای ملکجویی نیز دارد، از مرو دل می‌کند و به گوراب می‌رود. در آنجا «گل»، دختر «رفیدا»، را می‌بیند و بر او عاشق می‌شود. وقتی که خبر ازدواج رامین با گل به ویس می‌رسد، از رشک و غم به بستر بیماری می‌افتد. عصاره اندوه ویس را در ده نامه او به رامین می‌بینیم. سرانجام رامین بی‌وفا از «گل» سیر می‌شود و به سوی ویس

باز می‌گردد و پس از یک رشته قهرها و آشتی‌ها، دوباره عشاق جوان به یکدیگر می‌رسند. اما عمر وصال کوتاه است و موید بر آن می‌شود که رامین را با خود به شکار ببرد. ویس که این بار دیگر طاقت فراق ندارد، رامین را به نابودی موید تحریک و تشویق می‌کند. رامین با نیرنگ، کُهندز را که گنج شاهی در آن نهفته است، غارت می‌کند، برادرِ خود، زرد، را که نگهبان دز است می‌کشد و هر چه نعمت و خواسته در آنجاست با خود می‌برد. موید پس از آگاهی، به قصد نبرد با رامین روانهٔ آمل می‌شود، اما قبل از آنکه به آمل برسد، بر اثر حملهٔ گرازی وحشی، کشته می‌شود.

رامین که بدون خونریزی بر موید فایق می‌آید، مورد استقبال بزرگان کشور قرار می‌گیرد. خواص و عوام کشور، که از ظلم و جور موید به جان آمده بودند، تا سه ماه آیین‌های جشن و شادی برپا می‌کنند، رامین سالیان دراز، بر پایهٔ عدل و داد بر کشوری پهناور، پادشاهی می‌کند و زندگانی را به شادی در کنار ویس می‌گذراند. آنان صاحب دو پسر می‌شوند. سرانجام پس از هشتاد و سه سال زندگی مشترک ویس از دنیا می‌رود. رامین هم تاج و تخت را به پسر خویش می‌سپارد و خود در آتشگاه مجاور می‌شود و از گناهان گذشتهٔ خویش توبه می‌کند تا آنکه سه سال بعد از مرگ ویس در حالی که افزون از صد سال از عمرش می‌گذرد، از دنیا می‌رود.

## مهرورزی

در این داستان به ترتیب از پنج عشق سخن به میان آمده است که می‌توان آنها را این گونه طبقه‌بندی کرد:

۱. اظهار عشق به زن بیوه (عشق موید به شهره)،
۲. عشق بین محارم (عشق ویس - ویره)،
۳. عشق یک پیرمرد به دخترکی نورسیده (عشق موید به ویس)،
۴. عشق بین زن برادر یا برادرشوهر (ویس و رامین)،
۵. عشق ورزی مردی که قبلاً در برابر زن دیگری متعهد شده و سوگند خورده که بی‌وفایی نکند (رامین و گل).

می‌بینیم که هیچ یک از این پنج عشق، لااقل از دیدگاه معیارهای اخلاقی جاری، طبیعی نیست. حال به شرح هریک از آنها می‌پردازیم:

۱. عشق موبد به شهر و. این عشق در واقع نقطه شروع داستان است و ضمن خلاصه قصه از آن سخن گفتیم، در اینجا برای حفظ تسلسل موضوع، اشاره‌ای به آن می‌کنیم. در جشن پرشکوهی که موبد برپا کرده و در آن مهرویان سراسر کشور شرکت جسته‌اند، شهر و - بانوی ماه آباد - چشم او را می‌گیرد و موبد از او درخواست می‌کند که: «یا جفت من باش یا معشوق من». اما شهر و پیشنهاد او را نمی‌پذیرد و می‌گوید که صاحب چندین فرزند است:

«همه گردان و سالاران و شاهان هنرمندان و دلخواهان و ماهان» (ص ۲۶).<sup>۱</sup>

و پیران را نشاید که جوانی کنند. موبد از او می‌خواهد که دختری از آن خویش به او دهد و شهر و پاسخ می‌دهد که دختر ندارم اما پیمان می‌بندم که اگر صاحب دختری شوم، او را به همسری تو دهم. و همین پیمان نابخردانه است که زمینه‌ساز وقوع حوادث بعد می‌شود.

۲. عشق ویس و ویرو. دوستی متقابل ویس - ویرو، عشقی آرام و نجیبانه بین دو خویش است که «بزرگترها» پیوند آنان را مصلحت دیده‌اند. هیچ هیجان یا حادثه خاصی در آن نهفته نیست و اگر سرانجام می‌یافت، ویس حادثه‌ساز جریانات بعد نمی‌شد. ناکامی این اولین دوستی بعدها او را مهیای پذیرش عشقی گناه‌آلود ساخت. تنها چیزی که در عشق این دو جلب نظر می‌کند این است که آن دو خواهر و برادرند.

ازدواج با محارم در دوران باستان، رسمی معمول بوده و نه تنها در ایران بلکه در سایر نقاط جهان نیز متداول بوده است. در باب رواج ازدواج با محارم، اختلاف نظرهایی وجود دارد. کریستن سن در باب ازدواج با محارم یا خوایت و دث (*Khvaety adatha*) می‌گوید: «این رسم از قدیم معمول بوده، حتی در عهد هخامنشیان (کمبوجیه دو خواهر خود را در عقد ازدواج داشت، که یکی از آنان آتسا / *Atossa* نام داشت. داریوش خواهر خود پریساتیس / *Parysatis*، را به زنی گرفت، و اردشیر دوم با دو دختر خود آتسا و آمسترس / *Amestris*، و داریوش سوم با دختر خود، استاترا، ازدواج کرد). وی پس از ذکر مواردی از دینکرد که به رواج این عمل اشاره دارند (مثلاً اینکه مزاجت بین برادر و خواهر به وسیله فره‌ایزدی روشن می‌شود و دیوان را به دور می‌راند) اضافه می‌کند که «یکی از اولیای دوره ساسانی یعنی «اردای ویراز» هفت خواهر خود را به زنی گرفته بود. بهرام چوبین نیز خواهر خود، گردیه، را گرفت و مهران گشسب نیز خواهرش را عقد کرده بود».<sup>۲</sup>

مترجم کتاب (رشید یاسمی) می‌گوید: «این مسأله از چهار حالت خارج نیست، یا اصلاً در شریعت زرتشتی چنین رسمی نبوده یا بوده و اختصاص به فرقه‌ی معینی داشته است، یا اگر در اصل شریعت وجودش را ثابت بدانیم، نظری بوده و از فرع مباحث فقها به شمار می‌آمده است و اگر هم به عمل آمده باشد آن را نادرالوقوع باید محسوب داشت».<sup>۴</sup> وی برای هر یک از وجوه چهارگانه دلایلی اقامه می‌کند. دکتر محجوب نیز می‌گوید: «درباره این مسأله موافق و مخالف گفت و گوی بسیار کرده‌اند. امروز زردشتیان معتقدند که چنین رسمی در دین ایشان وجود نداشته و ندارد. اما در تمام دین‌های اولیه و باستانی مراسمی نظیر این رسم دیده می‌شود و در افسانه‌های باستانی ایران هم به زن و شوهرهایی که خواهر و برادر بوده‌اند، برمی‌خوریم. در کتاب ایاتکارزیران، کی‌گشتاسب و زنش هوتوسا، خواهر و برادر دانسته شده‌اند. هرودوت نیز در این باره قولی جالب توجه دارد و می‌گوید کمبوجیه می‌خواست با خواهر خود زناشویی کند و در این مورد با مغان رای زد. مغان گفتند که در دین زردشت چنین رسمی وجود ندارد اما قانونی هست که بر طبق آن شاهنشاه هر عملی را که بخواهد می‌تواند انجام دهد».<sup>۴</sup>

به نوشته صادق هدایت: «چیزی که جالب توجه است اینکه در این کتاب اشاره به مراسم خویتودس زرتشتی یعنی خویشی دادن شده است که بعضی آن را ازدواج با خویشان نزدیک تعبیر کرده‌اند و برخی به معنی Communion عیسوی می‌دانند. البته شک است در اینکه این رسم در زمان ساسانیان عمومیت داشته باشد. زیرا در این زمینه سند معتبری در دست نیست. گرچه بعد از اسلام نیز ازدواج بین اقوام نزد ایرانیان پسندیده است و معروف می‌باشد که عقد پسرعمو و دخترعمو در آسمان بسته شده. این اعتقاد از اهمیت دادن به تخمه و نژاد سرچشمه می‌گیرد. چنان که در خانواده‌های قدیم، ازدواج میان خویشان مرسوم بوده. محتمل است که در زمان باستان این عادت نزد اشراف و به خصوص شاهان معمول بوده، چنان که در مصر قدیم و ارمنستان و نزد اینکاها در پرو هم وجود داشته است. در کتاب‌های پهلوی اگر اشاره به خویتودس شده به این معنی نیست، بلکه به این علت است که چون در قانون زرتشتی برای اولاد اناث پیشینی ارث نشده، اولاد ذکور ناگزیر بودند که در صورت لزوم تا آخر عمر از آنها نگهداری کنند».<sup>۵</sup>

«ویل دورانت» در همین زمینه نوشته است. «در شریعت زرتشت چون فرزندان به سن رشد می‌رسیدند، پدرانیشان اسباب زناشویی ایشان را فراهم می‌ساختند، دامنه

انتخاب وسیع بود زیرا چنان که روایت شده ازدواج میان خواهر و برادر، پدر و دختر و مادر و پسر معمول بوده است».<sup>۶</sup>

در مینوی خرد، کارهای نیکی که مردمان از راه انجام آنها به بهشت می‌روند، سی و شش فقره دانسته شده‌اند که فقره نهم آنها چنین است: «کسی که برای دوستی روان با نزدیکان ازدواج کند».<sup>۷</sup> و هم در آن کتاب، چهارمین گناه از سی و سه گناه کبیره این است که «کسی ازدواج با نزدیکان را برهم زند».<sup>۸</sup>

از مجموع آنچه نقل شد می‌توان نتیجه گرفت که ازدواج با محارم در ایران باستان مرسوم بوده و کسانی که آن را رد کرده‌اند تحت نفوذ فکری زردشتیان معاصر بوده‌اند زیرا که زردشتیان مصرماً سعی در تبری از مذهب خود از این سنت دارند. ازدواج با خویشان نزدیک شاید برای محافظت از امتیازات طبقاتی بوده است هرچند که به نظر می‌رسد که بیشتر به جهت پاکی نسبت خانواده صورت می‌گرفته است، زیرا «جامعه ایرانی بر دو رکن قائم بود: مالکیت و خون».<sup>۹</sup> به هر حال، «ازدواج با اقارب به هیچ‌وجه زنا محسوب نمی‌شده بلکه عمل ثوابی بوده که از لحاظ دینی اجری عظیم داشته است».<sup>۱۰</sup>

در داستان مورد بررسی هم می‌بینیم که خود ویس، بارها این مطلب را یادآور شده است که: بهترین شوی برای او و پرو است و رامین و موبد شایسته او نیستند:

اگر بختم مرا یاری نمودی      دلارامم بجز ویرو نبود  
نه موبد جفت من بودی نه رامین      نبیره دوستان دشمن آگین  
یکی از دلایلی که می‌توان بر وجود آیین «ازدواج با محارم» و یا دست‌کم شهرت آن اقامه کرد، این ابیات شاعر پرآوازه حبسیه‌سرا، مسعود سعد سلمان، است:

ای خروس ایچ ندانم چه کنی      نه نکو فعلی و نه پاک تنی  
سخت شوریده طریقی است تو را      نه مسلماننی و نه برهمنی  
طیلسان داری و در بانگ نماز      به همه وقتی پیوسته کنی  
مادر و دختر و خواهر که تو راست      زن شماری به همه چنگ زنی  
طیلسان دارِ مؤذن نکند      مادر و خواهر و دختر به زنی  
دین زردشتی داری تو مگر      گشتنی از دین رسول مدنی؟  
با چنین مذهب و آیین که تو راست      از در گشتنی و بابزنی<sup>۱۱</sup>

۳. عشق موبد و ویس. این عشق بیمارگونه که نطفه آن قبل از انعقاد نطفه ویس، بسته

می‌شود، تا آخر عمر موبد را رها نمی‌سازد. ابتدا او را به جنگ با خانواده معشوق وامی‌دارد که به کشته شدن پدر ویس می‌انجامد. بعد دختر را می‌رباید و تا پایان عمر نفرت او را به جان می‌خرد.

دلدادگی غیرعادی موبد به ویس و رنج و تلاش‌های بی‌ثمری که در راه آن، متحمل می‌شود، یادآور اسطوره سیزیف است.<sup>۱۲</sup> موبد با وجود آنکه می‌داند که ویس از او بیزار است و صریحاً به عشق رامین اعتراف می‌کند همچنان دیوانه‌وار عاشق اوست، و با آنکه می‌داند که جاودانه از کام یافتن از ویس محروم است، روزبه‌روز عاشق‌تر می‌شود. گاه در طلب معشوق بی‌وفاگرد جهان می‌گردد و گاه ویس را به دایه جادو - که خود دلاله عشق دو دل داده است - می‌سپارد. بارها و بارها به موبد خیانت می‌شود اما این عشق بی‌امان او را از کشتن ویس باز می‌دارد. حتی خود را بدهکار هم می‌داند و به کرات خطای دیگران را، پوزش می‌خواهد.

۴. عشق ویس و رامین. این نیاز متقابل «عشقی سالم و روشن و طبیعی است: هیچ گونه رنگ آرمانی و عرفانی و خیالی که بعدها در ادبیات فارسی شیوع می‌یابد، در آن نیست، مهری است که از طبیعت و غریزه مایه می‌گیرد، بی‌آنکه ناپینا و حیوانی باشد، با ظرافت و لطف و نازکی همراه است، بی‌آنکه پیرایه و تکلفی به خود ببندد».<sup>۱۳</sup>

در اینجا برای مطالعه دقیق‌تر این وجه را به دو بخش تقسیم می‌کنیم:

الف. عشق رامین به ویس. ویس و رامین هر دو نزد یک دایه پرورش یافته‌اند و رامین از کودکی، محبتی پنهان نسبت به ویس پیدا می‌کند این دوستی رو به افول نهاده بود که آمدن وی به همراه موبد به گوراب برای بردن ویس، اندک اندک شراره‌های آن را از زیر خاکستر خارج می‌سازد (ص ۵۵، ب ۴ تا ۹). رامین در راه گوراب به سرو، نگاهبان عماری ویس است. در طول راه، بر اثر وزش باد، پرده از عماری به کنار می‌رود و چشم رامین به ویس می‌افتد و به یک نگاه به او دل می‌بازد.

رامین که گستاخانه به زن برادر خود دل می‌بندد، برای وصال این عشق گناه‌آلود از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند، ابتدا به دایه متوسل می‌شود و هنگامی که با مخالفت او روبه‌رو می‌شود با لطایف الحیل مهر او را به دست می‌آورد و او را وامی‌دارد که در راه به وصال رساندنش کمر همت ببندد.

ب. عشق ویس به رامین. پس از آنکه رامین بر ویس عاشق می‌شود و دایه را مأمور راضی کردن ویس می‌کند، ویس که از ننگ این جهانی و عقوبت آن جهانی پروا دارد تا

دیرزمان تن به قضا نمی‌دهد. علاوه بر این، هنوز به یاد و خاطرهٔ ویرو وفادار است. اما سرانجام وسوسهٔ دایه و خواهش جوانی، او را به زانو درمی‌آورند. ویس «دیر تسلیم می‌شود اما همین که شد، یکباره سراپای وجود خود را در قدم معشوق می‌نهد. چنان شیفته است که دیگر کمترین ییمی به دل راه نمی‌دهد، نه از ننگ و نه از مرگ و نه از عذاب آن جهانی. ویس ذاتاً زنی ناپارسا نیست».<sup>۱۴</sup> و اگر می‌بود در برابر بی‌وفایی رامین، متقابلاً یاری دیگر برای خود برمی‌گزید.

۵. عشق رامین و گل. هنگامی که رامین به مرزبانی کشور ماه می‌رود، در گوراب، پس از برخورد با گل، دختر رفیدا، عاشق او می‌شود و با او ازدواج می‌کند. ممکن است که انگیزهٔ درونی رامین از روی آوردن به این عشق، آن باشد که شاید عشق بدنام خویش نسبت به همسر برادر را فراموش کند. شاید هم انگیزه‌ای جز هوسرانی، که با خوی او سازگار است، نداشته است. و چون این امر طبیعتاً با تحریک حس حسادت ویس همراه است در واقع او با یک تیر چند نشان زده است.

تا اینجا از چند نوع عشق در منظومه سخن گفتیم که طبیعتاً نشان دهندهٔ نگرش داستان‌سرا به این موضوع است. اما برای شناخت عمیق‌تر دیدگاه «ویس و رامین» نسبت به عشق به جست‌وجو در لابه‌لای ابیات منظومه می‌پردازیم.

یکی از مسائلی که در تصوف و عرفان در باب عشق مطرح می‌شود این است که «عاشق حق» عشقی نسبت به تمام موجودات در خود احساس می‌کند. اریک فروم نیز با آنکه از دیدگاهی دیگر به عشق می‌نگرد تعریفی مشابه ارائه می‌دهد: «اگر آدم واقعاً کسی را دوست داشته باشد، حتماً همهٔ انسانها، دنیا و زندگی را دوست می‌دارد. اگر کسی فقط یکی را دوست بدارد و نسبت به دیگر هموعان خود بی‌اعتنا و بی‌تفاوت باشد، پیوند او عشق نیست، بلکه نوعی بستگی همزیستی و تعاونی یا خودخواهی گسترش یافته است».<sup>۱۵</sup> و فخرالدین گرجانی می‌گوید:

نباشد در تنی هم کفر و هم دین ننگجد در دلی هم مهر و هم کین (ص ۳۲۳).  
می‌بینیم که این هر سه گویای یک مطلبند. نتیجه‌ای که از مقایسهٔ آنها به دست می‌آید این است که: عشق حقیقی واحد است. عشق عرفانی، عشق انسانی، عشق در دو هزارسال پیش و عشق قرن بیستمی همه نمودهایی از یک حقیقت یگانه‌اند. همان نظریهٔ عشق کیهانی که آقای دکتر نصرالله پورجوادی مفصلاً دربارهٔ آن بحث کرده است.<sup>۱۶</sup>



به نمونه‌های دیگر این عشق کیهانی اشاره می‌کنیم:

یکی از "مقامات" (یا به اعتقاد برخی از عرفا: "احوال") سیر و سلوک مقام "رضا" است، که به مفهوم رضایت و خوشنودی قلبی است به آنچه خدا بر بنده می‌پسندد، خواه در ظاهر نعمت باشد و خواه مصیبت. بحث "رضا" در همه یا اغلب متون عرفانی مطرح شده است و آقای خرمشاهی در کتاب حافظ نامه موارد آن را جمع آورده و مورد بحث قرار داده و سپس به ذکر آنچه در دیوان حافظ در این زمینه آمده پرداخته است.<sup>۱۷</sup> چند نمونه از آن را نقل می‌کنیم:

- رضا به داده بده و زجبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است  
- فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد از و غیر او تمنایی  
- بلایی کز حیب آید هزارش مرحبا گفتیم...

حال این موارد را با سخنان فخرالدین گرگانی مقایسه می‌کنیم:

مرا نفرین تو چون آفرین است که گفتارت به گوشم شکرین است  
مرا چندین به زشتی نام بردی چنان دانم که خوبی یاد کردی  
اگرچه در سخن آزار جویی زتندی سر به سر دشنام گویی  
خوش آید هرچه تو گویی به گوشم توگویی بانگ مطرب می‌نیوشم (ص ۳۳۰).  
و این نمایانگر نهایت تسلیم و رضای عاشق است در برابر معشوق. عاشقی که در مسیر دلدادگی آن چنان پخته شده که عمیقاً معتقد است که: «هرچه از دوست می‌رسد نیکوست».

اندیشه دیگری که در ویس و رامین مطرح شده، این مضمون همیشگی است که: «عاشقان کشتگان معشوقند» و در این منظومه با این الفاظ بیان شده است:

اگر شاید که من پیشت بمیرم چرا در مرگ دامانت نگیرم (ص ۳۴۸).

و:

چه خواهی روز رستاخیز کردن که خون چون منی داری به گردن (ص ۳۴۶).

مورد دیگر:

اندیشه‌ای از قدیم وجود داشته مبنی بر اینکه عشاق در جهان آخرت نیز با یکدیگر خواهند بود: اگر گنهکار باشند در دوزخ و اگر صوابکار باشند در بهشت. در کمدی الهی دانته می‌خوانیم که او در دوزخ دو عاشق موسوم به فرانچسکا و پائولو را می‌بیند که دست در دست هم دارند و باد آنان را همچون پرکاهی در ظلمات مطلق به این سو و آن

سو می‌گرداند.<sup>۱۸</sup> در قصه مورد بحث ما نیز ابتدا رامین، وعده این وصال را به ویس می‌دهد:

به گاه مرگ جویم چون تو یاری      در آن گیتی به هم خیزیم باری  
هر آن گاهی که چون تو یار دارم      حساب روز محشر خوار دارم  
مرا تو هم بهشتی هم تو حوری      که جوید در جهان زین هردو دوری؟  
منم با تو، تو با من تا به جاوید      نبرم هرگز از مهر تو امید (ص ۳۴۸).  
و سرانجام، نیز دو دل‌داده در بهشت یکدیگر را ملاقات می‌کنند:  
روان هر دو ان در هم رسیدند      به مینو جان یکدیگر بدیدند (ص ۳۸۱).  
اما شاید اساسی‌ترین پنداری که در خصوص عشق وجود دارد و سایه آن را بر کل داستان مشاهده می‌کنیم این است که عشق سرانجام همه موانع را از سر راه برمی‌دارد و همواره پیروزی نهایی از آن اوست.

## قهرمانان داستان

قهرمانان ویس و رامین، بر خلاف معمول ادبیات کهن فارسی به نحو شگفت‌آوری زنده، مجسم و ملموس می‌نمایند. هیچ یک از آنان آرمانی و فوق بشری نیست و شاید همین ویژگی موجب شده است که از ورای قرون، هنوز هم این داستان تا این حد پرکشش مانده است. و اما شخصیت‌های داستان:

۱. ویس. ویس دختر شهرو و قارن - پادشاه ماه آباد - است «در میان زن‌های شعر فارسی ویس تنهاست. پیش از زاده شدن به نامزدی می‌رود، چون به بلوغ رسید با برادر خود عروسی می‌کند، چندی نمی‌گذرد که به دست شهریار سالخورده‌ای ربوده می‌شود و همسر او می‌گردد. آنگاه به برادر شوهر خود دل می‌بندد و چندین سال بی‌پروا و شرم، با او عشق می‌ورزد. سرانجام هم یار خود را برمی‌انگیزد که بر شوهرش بشورد. و پس از زوال دولت شوی، زن معشوق می‌گردد و بدین گونه نزدیک صد سال زندگی می‌کند».<sup>۱۹</sup> هیچ یک از عرائس شعر فارسی به اندازه ویس عینی نیست. می‌توان او را به عنوان وجودی واقعی - و نه آرمانی - پذیرفت. زنی واقعی با نیازهای واقعی. اگر شهرو نابخردانه با موبد پیمان نمی‌بست و اگر موبد، پیرمرد تندخوشی که پیرانه سر به یاد جوانی افتاده، نمی‌بود و باز اگر شهرو با خیانت به دختر و پسر خویش در دز را به روی موبد نمی‌گشود و اگر رامین سبکسر زنباره، بر ویس عاشق نمی‌شد و به دایه متوسل نمی‌گشت و اگر دایه

مکار و افسونگر در کار نبود و بسیاری "اگر" های دیگر تحقق نمی یافت، ویس زنی عادی مانند هزاران زن دیگر می بود که در سراسر زندگی آرامشان هیچ حادثه یا مطلب قابل ذکری وجود ندارد. بنابراین، ویس در واقع قربانی جور اطرافیان شده است. منتهی او زنی نیست که در برخورد با حوادث ناگوار یا ستم اطرافیان به موضع انفعالی بیفتد و قربانی خموش و سربه راهی باشد. ویس در برابر ستم زمانه طغیان می کند. روح سرکش او از اوان بلوغ ظاهر می شود:

(۱) دایه به شهرو نامه می نویسد و از دیرپسندی، سرسختی و لجاجت ویس شکایت می کند (ص ۳۰-۳۱).

(۲) هنگامی که فرستاده موبد در روز عروسی ویس و ویرو، از راه می رسد و عروس شاه را طلب می کند، ویس بیکه و تنها در غیاب شوی (ویرو) در برابر ظالمان می ایستد: نخست به مادر خویش اعتراض می کند که به چه حق دختری نزاده را به نامزدی پیرمردی درآورده است؛ و سپس با فرستاده شاه سبکسر با طعن و خشم و درشتی سخن می گوید و ناسزا نثار شاه می کند (ص ۳۷ تا ۳۹).

(۳) هنگامی که موبد با بهره گیری از غیاب ویرو برای بردن ویس به گوراب آمده، ویس به رسول او پیغام می دهد که به موبد بگوید: تو قاتل پدر من هستی و هرگز از من کام نخواهی یافت (ص ۵۲).

و سرانجام وقتی که او را به جبر می دزدند باز فریب جلال و شکوه دربار موبد را نمی خورد و تسلیم نمی شود. هیچ چیز نمی تواند دل ناخورسند او را بر موبد خوشنود گرداند. آنقدر از موبد نفرت دارد که دایه را او می دارد تا با جادو و افسون لااقل برای مدتی موبد را از دستیابی بر او محروم کند (ص ۷۸).

ویس ذاتاً دختری عفیف و پاکدامن است، نارضایتی او را وانمی دارد تا به ورطه سقوط بیفتد. از این رو ابتدا سرسختانه در برابر میانجیگری دایه - که سعی در تسلیم ویس به رامین دارد - مقاومت می کند و حتی بارها او را دشنام می دهد، اما دایه افسونگر سرانجام تیر را به هدف می زند و وی را وادار به تسلیم می کند. شاید این تسلیم شدن نیز در اعتقاد ویس نوعی انتقامجویی از مردی باشد که او را از شوهر موردعلاقه اش - ویرو - بازداشته، پدرش را کشته و او را به جبر از زادگاه خود دزدیده است.

صراحت لهجه ویس پس از برقراری مراوده با رامین و حتی اعتراف به عشق ورزی با او در حضور موبد و ویرو مانع از آن می شود که به ویس به چشم زنی خیانت پیشه نگاه

کنیم. گویی اعتراف به گناه، گناه او را موجه نشان می‌دهد. ویس حتی در برابر خیانت معشوق نیز جانب عقل را فرو نمی‌گذارد و زیرکانه عمل می‌کند: ابتدا با نرم‌گویی یار را نزد خود فرا می‌خواند و در نهایت انکسار و شکستگی به او می‌گوید:

اگر تو یار نوکردی روا باد زگیتی آنچه می‌خواهی تو را باد  
اگر تو جوی نوکندی به گوراب نباید بستن از جوی کهن آب  
وگر تو خانه کردی در گهستان کهن خانه مکن در مرو ویران  
زن نو با دلارام کهن بساد که هر روزی تور اتخمی چومن باد (ص ۲۵۴).  
اما وقتی که رامین نزد او می‌آید، ویس چون نیاز یار را می‌بیند، با استغنا و بی‌نیازی با او برخورد می‌کند و در ظاهر وی را از خود می‌رانند...

آخرین نمود سرکشی ویس را در این داستان در هنگامی می‌بینیم که انتقام‌نهایی را از موبد می‌گیرد و معشوق را به کشتن وی برمی‌انگیزد.

ویس زنی هرزه نیست، چه، می‌بینیم که هنگامی که با رامین پیمان وفاداری می‌بندد تا چه حد مخلصانه دین و دنیای خود را در راه او فدا می‌کند و حتی بی‌وفایی یار هم نمی‌تواند پایبندی او را به این عشق بگسلد، رامین تنها مردی است که او در تمام عمر به خود می‌بیند، با وجود اینکه شاهزاده ویس در جامعه‌ای منحط و فاسد زندگانی می‌کند که در آن به قول دایه:

زنان مهتران و نامداران بزرگان جهان و کامگاران  
همه با شوهرند و با دل شاد جوانانی چو سرو و مرد و شمشاد  
اگر چه شوی نامبردار دارند نهانی دیگری را یسار دارند  
گاهی دارند شوی نغز در بر به کام خویش و گاهی یار دلبر (ص ۱۰۶).

نسب ویس: ابیاتی از منظومه دلالت بر آن دارند که ویس از نسل جمشید است:

چه داری از نژاد ویسه امید جز آن‌کاو آمدست از تخم جمشید (ص ۱۲۸).  
بدین سان بانوی جمشید گوهر به خوبی نامدار هفت کشور (ص ۸۹).  
بچه بوده است شهرو را سی و اند نژاده است او زیک شوهر دو فرزند  
از ایشان خود تو از جمشید زادی تو نیز آن گوهرت برباد دادی (ص ۱۳۰).

اما این ابیات نه تنها دلالت بر آن ندارند که نژاد جمشید از طریق شهرو به ویس رسیده بلکه بیت آخر صراحتاً نشان می‌دهد که قارن واسطه انتقال نژاد به ویس است. اگر به یاد بیاوریم که در اعتقاد ایرانیان باستان عامل اصلی در انتقال نژاد پدر است نه مادر،

این مطلب آسان‌تر در ذهن خواهد نشست (به همین جهت است که در موارد بسیاری از شاهنامه می‌بینیم که مردی ایرانی با زنی ایرانی - که گاه حتی در اردوگاه دشمن قرار دارد - ازدواج می‌کند و ثمره این ازدواج همیشه ایرانی به حساب می‌آید. البته امروزه نیز تا حدودی این باور وجود دارد). اما معلوم نیست چرا پاره‌ای از محققان راه خطا پیموده شهرو را واسطه انتقال نسب دانسته‌اند. مثلاً دکتر محبوب معتقد است که: «شهرو مادر ویس است که زنی نژاده و از نسل جمشید است».<sup>۲۰</sup> و مینورسکی می‌گوید: «شهرو زن قارن، نژاد به جمشید پادشاه پیشدادی می‌رساند. عنوان "شوی شهرو" برای قارن شاید به مناسبت بزرگ‌زادگی این بانو باشد که از نژاد جمشید است... زن قارن، شهرو است که از نژاد جمشید دانسته شده است».<sup>۲۱</sup> دکتر اسلامی ندوشن نیز بر این باور است که: «اهمیت نژادی خانواده با شهرو است که نسبش به جمشید شاه می‌رسد».<sup>۲۲</sup>

مینورسکی همچنین می‌گوید: «از بزرگ این دودمان، قارن، که در جنگ با موبد کشته می‌شود، نامی در میان میهمانان موبد نیست و تنها به عنوان شوی شهرو کمی پایین‌تر از خسرو، یاد می‌شود. و پسرش و پرو نسبت زشتی را که موبد به او می‌دهد (که همچون استر است و نژاد مادرش برتر از نژاد پدر) رد نمی‌کند». اگر دشنام موبد به شهرو را بپذیریم که هریک از سی فرزندش از مردی است و تنها نژاد ویس به جمشید می‌رسد، پس قارن، پدر و پرو نیست و اینکه و پرو نسبت زشتی را که موبد به او می‌دهد، رد نمی‌کند، ارتباطی با قارن ندارد و مربوط به پدر واقعی و پرو است.

۲. رامین. رامین برادر تنی شاه موبد است که او نیز در کودکی مانند ویس در «خوزان» نزد دایه پرورش می‌یابد. وی گنجه‌کارترین چهره داستان است. جوانی زنیاره که کارش تنها سرودگویی و نواختن چنگ و طنبور است. «گناه رامین این است که ایجاد پیوند نامشروع با زن شوهرداری می‌کند که این زن همسر برادر اوست. و این برادر، پادشاه است و بر او حق پدری دارد. سرانجام هم برای فرو افکندن این برادر از پادشاهی و تصاحب زن او، دست به عصیان می‌زند».<sup>۲۳</sup> و به اصطلاح امروزی کودتا می‌کند. در جریان شورش وی علیه موبد، برادر دیگر خود، زرد، را که باوفاترین و وظیفه‌شناس‌ترین چهره داستان است - نیز می‌کشد و بدین ترتیب هم گنج شاه را می‌دزدد، هم زنش را، بر تمام این گناهان، "بی‌وفایی" را نیز باید افزود. او که ویس را با آن همه گستاخی و سرسختی تصاحب می‌کند و سوگندهای گران می‌خورد که به عشق او وفادار بماند، آنقدر سبکسر است که به محض احساس خطر برای منافع خویش از دیار معشوق روی

می‌گرداند و عزم سفر می‌کند و با وجود هشدارهای ویس، در سفر، به محض دیدن دختری زیباروی دل به او می‌بندد و بلافاصله از او خواستگاری می‌کند. رامین بی‌شرمی را به جایی می‌رساند که نامه‌ای سراسر آکنده از درشتی به ویس می‌نویسد و از او بیزار می‌جوید و نیز خبر ازدواج خویش را به وی می‌دهد. اما او که در عشق اول، وفادار نبود در عشق دوم نیز راه وفاداری نمی‌سپارد. هنگامی که پس از مدتی از گل نیز دلزده می‌شود، یار جدید را نیز بی‌خبر، رها می‌کند و نزد ویس بازمی‌گردد و با این همه، گناه بی‌وفایی خود را برگردن ویس می‌اندازد. بدین سان رامین چهره‌ای خائن، برادرکش، دزد، "کودتاچی"، زنباره، بی‌وفا و حق‌ناشناس دارد. با این همه، داستان‌سرا جانب او را می‌گیرد و او را در دو دنیا کامروا می‌کند. در این جهان با وجود آنکه مستوجب مکافات عمل است - و مکافات عمل پنداری است که بر سراسر منظومه سایه افکنده است - با این همه به تمام خواسته‌های خویش، هم در مهرورزی و هم در ملک‌جویی می‌رسد. با وجود این که گنج و تخت و تاج و نیز همسر برادر را تصاحب می‌کند و غیرمستقیم موجب مرگ او می‌شود و برادر دیگر را نیز به دست خویش می‌کشد به جای آنکه مردم و سران و بزرگان، او را، چهره‌ای غاصب و خائن بشمارند، همه بر مرگ شاه موبد و به بر تخت نشستن رامین شادی می‌کنند.

موبد، بزرگترین دشمن رامین، در حالی که عازم جنگ با اوست، به شکلی بسیار حقیرانه و به جنگ یک گراز کشته می‌شود و نه تنها از مرگ قهرمانانه در میدان نبرد محروم می‌ماند، حتی با مرگ طبیعی در بستر هم، از دنیا نمی‌رود و بدین سان رامین بی‌دردسر و خونریزی و بدون آنکه خون‌مخدوم و برادر دامانش را بگیرد بر تخت شاهی می‌نشیند و افزون بر صدسال عمر می‌کند که هشتاد و سه سال آن به پادشاهی و کامروایی می‌گذرد و بدین ترتیب به اعلیٰ درجه دنیای او تأمین می‌شود. اما شاعر که در دل، رامین را گنهکار می‌داند برای آنکه آخرت او را نیز بخرد، پس از مرگ ویس، یعنی در سه سال آخر عمر رامین، او را معتکف عبادتگاه می‌کند تا از گناهان رفته پوزش بخواند. مرگ رامین مرگی ناگهانی نیست، یعنی به او سه سال برای توبه فرصت داده شده است. در این سه سال چشم از دنیا می‌پوشد و حاضر نیست که هیچ‌کس را ببیند و سرانجام شبی ضمن زاری‌های عابدانه و زاهدانه خویش، جان به جان آفرین می‌سپارد و در دیار باقی دوباره به نزد ویس بازمی‌گردد!

رامین در هر مقطع از زندگی خویش، مطابق با سن و سال خود عمل می‌کند: در او ان

جوانی عشق‌ورزی و سرودگویی و چنگ‌نوازی؛ در اواسط زندگی پادشاهی و حکمرانی و سرانجام در پایان عمر عبادت و گوشه‌نشینی (درست بر خلاف موبد که پیرانه سر جوانی می‌کند) و این گونه است که در دنیا و آخرت سعادت‌مند است. بر خلاف عقیده دکتر اسلامی ندوشن که: «شخصیت پررنگ و زنده، از آن ویس است و رامین وسیله و حریفی بیش نیست»،<sup>۲۴</sup> به نظر می‌رسد که رامین، قهرمان اصلی و دُرْدانه شاعر است، چه، همه حوادث در جهت کامروایی او روی می‌دهند و کام راندن در این داستان، خود فضیلتی است که هر ناشایستی از آن برخوردار نمی‌شود.

همه شخصیت‌ها و حتی خود ویس تنها میانجی‌هایی هستند که خویشکاری آنها بهره رساندن به رامین است. رامین آنقدر مورد علاقه فخرالدین اسعد است که حتی مایل نیست چهره خمیده او را در پیری بنمایاند، در حالی که در مورد پیری ویس، او را در نهایت ضعف و سستی و خمیدگی توصیف می‌کند:

چو با رامین بُد او هشتاد و یک سال      زمانه سرو او را کرد چون دال  
 سرسرو سهی شد باشگونه      دو تا شد پشت او همچون درونه  
 چنان باگردش گیتی زبون شد      که هفت اندامش از فرمان برون شد (ص ۳۷۸).  
 شاید رامین و خوشی‌ها و کامروایی‌هایش تجلی عقده‌های سرکوب شده شاعر باشند، چه در جایی، هنگامی که سخن از عشق‌ورزی‌های دلدادگان می‌رود، با حسرت می‌گوید:

مسبدا عشق و گر بادا چنین باد      که یابد عاشق از بخت جوان داد  
 چه خوش باشد چنین عشق و چنین حال      گراید مرد عاشق را چنین حال  
 به عشق اندر چنین بختی ببايد      که تا پس کار عشق آسان نماید  
 بسا روزا که من عشق آزمودم      چنین یک روز از او خرم نبودم  
 زمانه زآنکه بود اکنون بگشته است      مگر روز بهیش اندر گذشته است.

تنها نکته‌ای که در پردازش داستان «رامین» زاید به نظر می‌رسد این است که داستان‌سرا ویس و رامین را با وجود بعد مسافت، نزدیک دایه جای داده است. این موضوع، چه نقشی در روند کلی داستان دارد؟ خصوصاً وقتی می‌بینیم که: هدف شاعر آن بوده که سابقه عشق آتشین دودلداده را مانند داستان لیلی و مجنون به عهد طفولیت آنها بازگرداند چه، هنگامی که در راه گوراب - مرو، باد پرده عماری ویس را کنار می‌زند و چشم رامین به او می‌افتد چنان از خود بی‌خود می‌شود که گویی تا آن روز هرگز ویس را

ندیده است. همچنین وقتی که ویس اول بار نام رامین را می شنود چنان برخورد می کند که گویی او را هرگز ندیده و نشناخته، و دایه مجبور می شود نشانه های او را یک به یک برای ویس بازگوید (این هردو مورد را دکتر محبوب از انتقادهای فنی داستان به حساب آورده است).<sup>۲۸</sup>

اما در اینجا نکته ظریفی نهفته است که می توان با تمسک بدان، گره داستان را گشود: می دانیم که در ایران باستان تأکید بسیار بر ازدواج اقارب از جمله ازدواج خواهر و برادر شده است. خود ویس هم بارها - حتی پس از عاشق شدن بر رامین - ویرو را مناسب ترین شوی برای خود دانسته، و ما قبلاً در این زمینه سخن گفته ایم. اما به هر حال حوادث داستان در جهتی است که این ازدواج صورت نمی گیرد. در اینجا این سؤال مطرح می شود که چه کسی شایسته تر است جانشین برادر هم خون شود؟ در جواب باید بگوییم: یک برادر رضاعی. ویس و رامین از یک دایه شیر خورده اند بنابراین خواهر و برادر شیری هستند و بدین گونه شاید ازدواج ویس و رامین به طور نمادین و مجازی بتواند جایگزین ازدواج یک برادر و خواهر همخون گردد «زیرا ازدواج آرمانی برای ویس جوان ازدواج با برادر است و در درجه دوم با شخصی که بسیار به برادرش شبیه باشد»<sup>۲۶</sup> و در این منظومه در چند جا به شباهت رامین و ویرو اشاره شده است، مثلاً: به ویرو خوب ماند نیک چهرش گروگان شد همه دلها به مهرش (ص ۹۶)، بسین تاهست اندر حسن چون او محب و همدمت ویروی شهر و (ص ۱۱۱).

۳. شاه موبد. موبد، پیر مرد سبکسر، تندخوی و مستبدی است که در زنبارگی و شرایخواری راه افراط می پیماید و همین او را به زمین می زند: «دختری را که هنوز زاده نشده است، خواستگاری می کند و چون دختر بزرگ شد، او را می رباید و به زنی می گیرد. مصیبت اول موبد این است که به طلسم دایه، تنش جاودانه بر کام زن جوانش بسته می ماند. آنگاه برادرش با زن او پیوند عاشقانه برقرار می کند. زن و برادر که دو تن از نزدیک ترین کسان او هستند، او را در خوابگاه خود می فریبند».<sup>۲۷</sup>

شاه موبد خیانت مکرر ویس و رامین را می بیند و می شنود اما خود را به ندیدن و نشنیدن می زند، سالها انتظار وصلت با ویس را می کشد، اما درست در زمانی که ویس پا به شبستانش می گذارد به جای آنکه به شادی بنشیند، با ناکامی ها، غمها و غصه ها و تحقیر شدن های مکرر روبه رو می شود. و این همه، نه تنها عشق ویس را در نظر او خوار نمی گرداند بلکه روزبه روز تندتر می شود.



موبد سرزمین وسیعی از قیروان تا چین را تحت سلطه دارد. پادشاه ایران و توران است و شاهان جهان باجگزار اویند (ص ۱۵۶)، اما در خانه خود در زمره بدبخت‌ترین انسان‌هاست، زیرا هیچ کس این موجود تندخوی بینوا را دوست ندارد و او تنهای تنهاست. حتی مادرش نیز یاور او نیست و طرفدار خیانتکاران (ویس و رامین) است. تنها کسی که همدم بیچارگی‌های اوست و تا پای جان به او وفادار می‌ماند برادر ناتنیش (زرد) است. موبد در شرایطی به سر می‌برد که «نام و آبرویش رفته، زنی را که با آن همه رنج به دست آورده است رفته، تخم خیانت و آشوب در خانه‌اش کاشته شده و سرانجام هم همان کسانی که او به ناز در کنار خود پرورده است، بر او می‌شورند و گنج و پادشاهی را از دستش می‌گیرند. موبد در زمره بدبخت‌ترین مردانی است که در ادبیات مورد غدر زن قرار گرفته‌اند».<sup>۲۸</sup> بدبختی و درماندگی موبد به حدی است که انسان می‌پندارد که او عقوبت گناهان گذشته خویش را پس می‌دهد. اما این چه گناهی است که باید چنین توانی برای آن پرداخت؟

دکتر اسلامی گناه موبد را آن می‌داند که «بر خلاف حکم طبیعت کوشیده است. تا پیرانه سر با دختر جوانی پیوند کند».<sup>۲۹</sup> اما شاید گناه سنگین‌تر او آن باشد که مانع ازدواج دو خویشاوند شده است، زیرا در مینوی خرد، چهارمین گناه از سی و سه گناه کبیره چنین دانسته شده است: «کسی که ازدواج با نزدیکان را برهم زند».<sup>۳۰</sup>

نکنه دیگر آن که موبد عقیم است و نمی‌تواند نقشی در تولید نسل داشته باشد. مسلماً موبد قبل از ویس نیز همسرانی اختیار کرده از جمله:

سهی نام و سهی بالا زن شاه تن ازسیم ولب ازنوش ورخ ازماه (ص ۲۴).

اما صاحب فرزندی نگشته. مادر موبد نیز به این موضوع اشاره می‌کند:

تو را ایزد ندادت ایچ فرزند که روزی بر جهان باشد خداوند (ص ۱۳۸).

و به همین جهت همواره رامین به عنوان جانشین شاه مطرح است. به هر حال با توجه به ارزش فراوانی که باروری و تولید نسل در باور ایرانیان باستان دارد، ازدواج ویس و موبد ازدواجی عقیم و نازا و فاقد ارزش است و هدایت آن به سوی پیوندی زاینده مسلماً عملی ارزنده می‌بوده است. حتی اگر به این توجیهاات تمسک نجویم، با برداشتی عامیانه نیز موبد سزاوار گرفتار شدن به مکافات عمل شنیع خویش است. چه او زنی را از شوبش دزدیده، بنابراین مستحق است که دیگری نیز زن او را تصاحب کند.

نکنه آخر اینکه موبد "رقیب" راه عاشقی است. مراقب خشن و دیوسیرتی که در

اغلب اشعار عاشقانه فارسی به عنوان بزرگترین مانع برای وصال عاشق و معشوق از او یاد شده و حافظ نیز بارها از جور او نالیده است:

در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت جز این قدر که رقیبان تندخو داری  
یا: یا وفا یا خبر وصلی تو یا مرگِ رقیب بود آیا که فلک زین دو سه کاری بکند؟  
همان گونه که ملاحظه می شود حافظ نیز مرگ رقیب را لازمه وصال دانسته است بنابراین طبیعی بوده است که موبد نیز محکوم به مرگ باشد.

۴. شهر و شهر و ملکه ماه آباد و همسر قارن است. در میان سی و اند فرزندی که دارد دو نفر را خوب می شناسیم: ویس و ویرو. شهر و بر روی هم جزو چهره های منفی داستان است چه، اگر او با انعقاد پیمانی نابخردانه، دختری نزاده را نامزد نمی کرد و بعد هم دروازه دژ را بر روی دشمن نمی گشود و دختر خویش را تسلیم موبد نمی ساخت، قهرمانان داستان هم مرتکب گناهی نمی شدند. پس در واقع بخش عمده گناهان دیگران بر گردن اوست.

گناه دیگر شهر و پیمان شکنی است. دختری را که خود به نامزدی داده بار دیگر به شوهر می دهد و بدین ترتیب خونهایی که در جریان جنگ موبد و ویرو، بر سر تصاحب ویس بر زمین می ریزند، از جمله خون شوهرش قارن به گردن اوست. علاوه بر این از نظر اخلاقی هم بدنام است:

بچه بوده است شهر و را سی و اند نزاده است او زیک شوهر دو فرزند  
یکایک را، ز نـاشایست زاده بـلایه دایگانی شیر داده (ص ۱۳۰).

اما به هر حال قابل انکار نیست که شهر و زنی کارآمد است. حتی در زمان حیات شوهرش رتق و فتق امور بیشتر به دست اوست. آن چنان اختیاراتی برای خود دست و پا کرده که مجاز است که بدون اجازه همسر، دختری نزاده را به شوی دهد، در حالی که می دانیم که در نظام زرتشتی اجازه ازدواج دختر با پدر است.<sup>۳۱</sup> در روز ازدواج دختر با پسر نیز اوست که خطبه عروسی را می خواند و عروس و داماد را دست به دست می دهد اما در اینجا قارن، غایب است. شهر و آن چنان با جربزه است که آشکارا موبد را تهدید می کند و به او نفرین و ناسزا می گوید. پادشاه هم که می ترسد شهر و فتنه ای برانگیزد با او به مماشات رفتار می کند.

۵. قارن. وی شوهر شهر و و پدر ویس و از نسل جمشید است، اما در این داستان، چهره ای کم رنگ دارد. با آنکه اسماً پادشاه سرزمین ماه آباد است عملاً اثری از اقتدار او

نمی‌بینیم و ظاهراً تنها ملکه است که به رتق و فتق امور می‌پردازد و صاحب اختیار مطلق است. قارن آن قدر کم جریزه و ناتوان است که همسرش می‌تواند آن‌چنان آزادانه در مجالس اغیار رفت و آمد کند که مرد بیگانه‌ای - موبد - به خود اجازه می‌دهد او را خصوصی فراخواند و به او پیشنهاد همسری یا معشوقی دهد. و بعد نیز در غیاب شوهر، دختری نازاده را نامزد کند. سپس خودسرانه پیمان‌شکنی کند و دختر را برای پسرش، (ویرو) خواستگاری کند.

حتی در روند ازدواج ویس - ویرو نامی از قارن نیست. ظاهراً تنها نقشی که این پدر بخت برگشته در جریان حوادث مربوط به دختر خود دارد این است که در جنگی که برای تصاحب وی درگرفته کشته شود. علاوه بر این، سخنان موبد در مورد شهرو، سند دیگری بر عجز قارن نه تنها در اداره امور مملکت که حتی در امور خانه است.<sup>۳۲</sup> گذشته از آنچه گفته شد، به ایبائی برمی‌خوریم حاکی از این که قارن دیگر حتی اسماً هم سمت شاهی نداشته و همه پسرش (ویرو) را پادشاه می‌دانسته‌اند:

کجا ویروست آنجا مهتر رزم ز نادانی شده مغرور در بزم  
لقب کرده است روحا خویشتن را بداده راه در خود آهرمن را  
به نام او را همه کس شاه خوانند جز او شاه دگر باشد ندانند (ص ۴۱).

۶. ویرو، وی جوانی دلاور و برازنده است و تنها کسی است که شهرو او را شایسته همسری دخترش می‌داند. و مسلماً دارای چنان شایستگی‌هایی بوده که ویس مشکل‌پسند هم مهر او را به دل می‌گیرد و حتی بعد از مدت‌ها که از خانه و کاشانه دور افتاده، هنوز به یاد او، وفادار است.

ویرو هم مانند قارن - البته نه به شدت او - چهره‌ای کم‌رنگ دارد اما از اشاراتی که در اینجا و آنجا در خصوص او شده است، درمی‌یابیم که علاوه بر برازندگی ظاهر، از سجایای اخلاقی هم بهره‌مند بوده است. او خواهر خود را از عشق رامین برحذر می‌دارد (ص ۱۲۴). ویس نیز با وجود عشق عمیق خود نسبت به رامین، می‌داند که تنها ویرو شایستگی همسری او را دارد:

اگر بختم مریاری نمودی دلارامم به جز ویرو نبود  
نه موبد جفت من بودی نه رامین نَبیره دوستان دشمن آیین (ص ۱۲۸).

ویرو، شاید به اندازه یک نسل با ویس اختلاف سنی داشته است زیرا که شهرو، چند سال قبل از تولد ویس، چنین از او یاد می‌کند:

نگویی چون کنم با شوی پیوند از آن پس کز من آمد چند فرزند  
 همه گردان و سالاران و شاهان هنرمندان و دلخواهان و ماهان  
 از ایشان بهترین آزاده و سرو که بیش از پیل دارد سهم و نیرو (ص ۲۶).  
 اما به هر حال همیشه در داستان، چهره جوان خود را حفظ می‌کند. و برو یکی از  
 چهره‌های مثبت و بسیار دوست داشتنی داستان است که تا حد زیادی احترام خواننده را  
 برمی‌انگیزد. جوانی خردمند و کاردان که حتی فاجعه ریوده شدن همسر را باوقار و  
 بردباری تمام تحمل می‌کند، اما این بردباری از روی ترس نیست و شجاعت او در نبرد  
 پیروزمندانهاش با موبد به خوبی آشکار می‌شود.

نامه‌ای که و پرو در جواب اعلان جنگ موبد به سوی او می‌فرستد، خردمندی و  
 شجاعت او را توأمان می‌نمایاند. با وجود این که مُحق است که سخت‌ترین کینه‌ها را  
 نسبت به موبد که رباینده همسر و قاتل قارن است داشته باشد، نهایت سعی را می‌کند تا  
 ویس را وا دارد که به شاه وفادار بماند. و این خصوصیات است که و پرو را بس شبیه  
 قهرمانان شاهنامه کرده است. و پرو در خردمندی و اعتدال روح و جسم، نقطه مقابل  
 موبد؛ و در پارسایی و شرمگینی و وفاداری نقطه مقابل رامین است.

۷. دایه. در این داستان، دایه نقش ویژه‌ای در به وصال رساندن دلدادگان دارد. ویس و  
 رامین، هردو، از ابتدای تولد به دایه سپرده می‌شوند و دایه آنان را به زادگاه خودخوزان  
 می‌برد. به قول دکتر اسلامی ندوشن: «معلوم می‌شود که او برجستگی و خصوصیتی  
 داشته که تربیت فرزندان بزرگان به وی واگذار می‌شده است. به هر حال زنی است بسیار  
 زیرک و کاردان، از فن آرایشگری و افسونگری و دیگر هنرهای زنانه باخبر است. از  
 نامه‌اش به شهرو برمی‌آید که دستگاه مفصلی در خوزان داشته است و از خود، دارای  
 مال و تمکن بوده. زنی عامی و بی‌مایه نیست و کم و کیف طبیعت انسان را خوب  
 می‌شناسد. در تمام دوران عشقبازی ویس و رامین مهمترین گره‌گشا و مشاور است.  
 اوست که موجب آشنایی آن دو می‌شود، مردی موبد را بر ویس می‌بندد، به رسولی از  
 جانب ویس به گوراب می‌رود و...»<sup>۳۳</sup>.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چرا دایه تا این حد در ایجاد پیوند میان ویس و  
 رامین مُصر است؟ با توجه به آنچه پیش از این درباره ویس و رامین به عنوان خواهر و  
 برادر شیرینی گفته شد، و با توجه به اینکه پیوند خواهر و برادر رضاعی می‌تواند به طور  
 نمادین جایگزین پیوند خواهر و برادر حقیقی و همخون شود، پس دایه به عنوان مادر

این خواهر و برادر مجازی می‌تواند جایگزین نقش شهرو در پیوند ویس و ویرو شود. به یاد بیاوریم که در پیوند ویس با ویرو، شهرو نقش میانجی داشت: هم او بود که از ویس خواستگاری کرد. مراسم روز ازدواج و دست به دست دادن عروس و داماد نیز به وسیله او انجام شد. دایه نیز عیناً چنین نقش میانجیگری را برای دختر و پسر رضاعی خویش ایفا می‌نماید. با این تفاوت که شهرو کار پیوند دو فرزند خویش را نیمه‌کاره رها می‌کند و حتی با رشوه‌ای که دشمنان به او می‌دهند، به هر دو فرزند خیانت می‌ورزد و در دز را بر روی موبد می‌گشاید. اما دایه برعکس، بدون آنکه کوچک‌ترین چشمداشت مادی داشته باشد، تمام هم خود را مصروف وصال دختر و پسر خویش می‌کند، حتی وقتی که سرانجام ویس را راضی به ایجاد پیوند با رامین می‌کند و رامین به پاداش زحماتش به او سه بدره دینار و مروارید و زروگوهر و... می‌دهد، او نمی‌پذیرد. پس می‌توان نتیجه گرفت که دایه وظایف مادری را بهتر از شهرو می‌داند.

در جریان داستان هم بارها ویس و رامین او را مادر خویش خطاب می‌کنند و دایه آنان را فرزند خود می‌داند. خویشکاری او در این داستان، همانا ایجاد پیوندی پایدار میان ویس و رامین است. بنابراین نقش دایه با تولد آن دو شروع می‌شود و با سقوط موبد - که توطئه علیه او به تحریک خود دایه صورت پذیرفته - و بر تخت نشستن رامین، که طبیعتاً ویس را به عنوان ملکه در کنار خود دارد، پایان می‌یابد.

۸. زرد. او نگهبان شبستان موبد است. او که هم برادر شاه است و هم وزیر و سالار سپاه او، در انجام وظایف برادری و خادمی نقطه مقابل برادر دیگر موبد - رامین - است و سرانجام هم جان خود را در راه این خدمت صادقانه می‌بازد.

در جریان حمله رامین و چهل تن از نزدیکان وی با هیأت مبدل به کهندز، که خزانه گنج موبد است و ویس نیز در آنجا به سر می‌برد، زرد به دفاع برمی‌خیزد. رامین قصد کشتن او را ندارد. اما چون زرد حاضر به تسلیم نیست، رامین بناچار وی را می‌کشد. در جامعه منحطی که حوادث داستان در آن می‌گذرد، زرد یکی از پاک‌ترین چهره‌هاست. او در عین خدمت صادقانه به برادر (شاه) از عواطف انسانی نیز بی‌بهره نیست. با وجودی که می‌داند که ویس و رامین به مخدوم او خیانت کرده‌اند اما او برای هر دو میانجیگری می‌کند و جانشان را از عذاب و مرگ می‌رهاند. اگر بخواهیم او را با قهرمانان شاهنامه مقایسه کنیم، شاید بیشترین شباهت را با پیران ویسه داشته باشد.

۹. گل. وی دختر رفیداست. هنگامی که رامین به مرزبانی به گوراب می‌رود او را می‌بیند

و دل به او می‌بندد و بدین گونه پیشگویی و بس تحقق می‌یابد: زیرا هنگامی که رامین عزم سفر می‌کند، ویس به او می‌گوید:

از آن ترسم که تو روزی به گوراب      بیینی دختری چون دُرِ خوشاب  
به بالا سرو و سروش یاسمن بر      به چهره ماه و ماهش مشک پرور  
پس آرم و فای من نسداری      دل بی مهر خویش او را سپاری  
نگر تا نگذری هرگز به گوراب      که آنجادل همی‌گردد چو دلاب (ص ۲۳۴).

باری، رامین در همان اولین ملاقات از گل خواستگاری می‌کند، اما گل که از قصه عشق او با ویس آگاه است، می‌گوید دایه با افسون، جاودانه دل تو را به ویس بسته و: تو نتوانی که از وی باز گردی      و یا یار دگر انباز گردی (ص ۲۴۱).

اما رامین پیمان می‌بندد که تا آخر عمر به عشق او وفادار باشد ولی چندی نمی‌گذرد که از گل نیز سیر می‌شود و در هوای ویس به مرو باز می‌گردد.

وقتی که رامین از گوراب خارج می‌شود دیگر اثر و نشانی از گل نمی‌یابیم، و این، یکی از انتقادهای فنی داستان است. زیرا وقتی که در این داستان، صدها بیت به بیان نامه‌نگاری‌ها و قهرها و آشتی‌های دو دل‌داده اختصاص یافته است آیا جای آن نبود که چند بیتی هم به بیان سرانجام قربانی سر به راه شاهزاده رامین، اختصاص می‌یافت؟ هر چند که گل در قیافه و شکل و هیأت ظاهری، بسیار به ویس می‌ماند و رامین خود چنین می‌گوید:

مرا امروز تو در مان جانی      که ویس دلستان را نیک مانی  
تو چون ویسی لب از نوش و بر از سیم      تو گویی کرده شد سیمی به دونیم (ص ۲۴۶).

اما این دو (گل و ویس) از نظر خلق و خوی، نقطه‌های مقابل یکدیگرند: گل قربانی خاموشی است که ابتدا بی‌مقاومت تسلیم می‌شود و پیوند رامین را می‌پذیرد و بعد هم بدون اعتراض، بی‌وفایی یار را نظاره می‌کند. اما ویس همان قدر که ابتدا در ایجاد پیوند با رامین مقاومت می‌کند بعداً به همان اندازه نیز در نگهداری پیوند خویش با او اهتمام می‌ورزد. ویس، روحی سرکش دارد و نمی‌تواند در برابر جور اطرافیان خاموش بماند. خواه ستم از جانب مادر باشد یا شوهر یا معشوقی که تا سرحد جان، دوستش دارد. و همچنین نمودی از خلق و خوی متفاوت ویس را در «ده نامه» که به رامین می‌نویسد می‌بینیم. نامه‌ها که بعد از بی‌وفایی رامین و پیوستن او به گل نوشته می‌شوند «همه آکنده از تب و تاب و لابه شکوه‌اند. زن بی‌قرار، بیان درد می‌کند. در ادبیات غنایی فارسی که

بنیاد آن بر ناز زن و نیاز مرد است، هیچ مورد دیگر را نمی‌توان یافت که زنی در برابر مردی تا این اندازه تمنا و تضرع کرده باشد.»<sup>۳۴</sup>

## یادداشت‌ها

۱. مأخذ شواهد ویس و رامین، تصحیح محمد جعفر محجوب، چاپ اول، تهران، اندیشه، ۱۳۳۷ است.
۲. آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ ششم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸، ص ۴۳۴.
۳. همان، باورقی ص ۲۳۶.
۴. ویس و رامین، محمد جعفر محجوب، «مقدمه»، ص ۶۸ و ۶۹.
۵. نوشته‌های پراکنده، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴، ص ۵۰۶.
۶. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵، جلد اول، ص ۴۲۳.
۷. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، چاپ دوم، فرهنگ ایران باستان، تهران، توس، ۱۳۶۴، ص ۵۳.
۸. همان، ص ۵۱.
۹. آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۲۴.
۱۰. همان، ص ۴۳۵.
۱۱. مسعود سعد، دیوان، تصحیح مهدی نوریان، اصفهان، انتشارات کمال، ۱۳۶۸، ص ۹۰۸.
۱۲. بر طبق اساطیر یونان، سیزیف انسان بسیار مکار و نیرنگبازی بود و این، خشم خدایان را برانگیخت. او را محکوم کردند که پیوسته صخره سنگینی را از دامنه کوهی تا قله ببرد، چون صخره به قله می‌رسید باز به پایین فرو می‌غلتید و سیزیف تا ابد بایست این کار عبث را تکرار کند (فرهنگ اساطیر یونان و روم، تالیف پیر گریمال، ترجمه احمد بهمنش، ص ۸۳۵ و نیز حواشی کتاب ادبیات چیست، نوشته ژان پل سارتر، ترجمه مصطفی رحیمی و ابوالحسن نجفی، ص ۳۳).
۱۳. محمد علی اسلامی ندوشن، جام جهان بین، تهران، توس، ۱۳۵۵، ص ۹۶ به بعد.
۱۴. همان، ص ۱۰۰.
۱۵. اریک فروم، هنر عشق ورزیدن، ترجمه سعدالله علیزاده، ص ۷۴.
۱۶. «سیر تحولات معنای عشق»، نشر دانش، سال ۱۲، شماره ۲.
۱۷. چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، بخش دوم، ص ۸۵۴ تا ۸۵۶.
۱۸. برای آگاهی بیشتر از داستان فرانجسکا و پائولو رجوع شود به مجتبی مینوی، پانزده گفتار، چاپ سوم، تهران، توس، ۱۳۶۷، ص ۵۴ تا ۵۶.
۱۹. محمد علی اسلامی ندوشن، جام جهان بین، ص ۹۵.
۲۰. مقدمه ویس و رامین، ص ۸۹.
۲۱. «ویس و رامین، داستان عاشقانه پارتی». ترجمه مصطفی مقربی، ضمیمه ویس و رامین، تصحیح محمد جعفر محجوب، ص ۴۰۹ و ۴۱۹ و ۴۲۲.

۲۲. جام جهان بین، ص ۲۰۴.

۲۳. همان، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۲۴. همان، ص ۱۱۰.

۲۵. مقدمه ویس و رامین، ص ۸۷-۸۸.

۲۶. جمله داخل گیومه و نیز تعبیرات «خواهر و برادر رضاعی» و «جایگزین شدن ازدواج خواهر و برادر مجازی به جای خواهر و برادر حقیقی» از ترجمه چاپ نشده آقای دکتر محمد حبیب اللهی از مقاله «ویس و رامین یا شیوه دوست داشتن دیگران» (نوشته کلود - کلرکپلر، لقمان، سال ۷، شماره ۲) گرفته شده است.

۲۷. جام جهان بین، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲۸. همان جا.

۲۹. همان، ص ۳۰۸ تا ۳۱۱.

۳۰. مینوی خرد، ص ۵۱.

۳۱. دینکرد، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۱۰ (به نقل از آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۳۹).

۳۲. بچه بوده است شهرو راسی و آند  
یک‌ایک را ز ناشایست زاده  
نزاده است او ز یک شوهر دو فرزند  
بلایه دایگانی شیر داده (ص ۱۳۰).

۳۳. جام جهان بین، ص ۳۰۵ تا ۳۰۸.

۳۴. همان، ص ۱۰۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی